

شمایل تاریخی «شمایل سازی»

فهرست ناتمام چند ویژگی درس گرفتنی آقای عزت الله انتظامی

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : شهریور 97

این یادداشت نابسنده، درست در ساعاتی از روز دوشنبه بیست و هشتم مرداد 1397 نوشته می شود که هنردوستان و هنرمندان دارند از مقابل تالار وحدت، پیکر آقای انتظامی را تا خاکسپاری، مشایعت می کنند. در واپسین دقایقی که شماره شهریور ماه مجله در دست تکمیل است، به جای شرکت در مراسم ایشان، نشسته ام تا درباره کار و کارنامه شان بنویسم. آیا این به معنای نوعی ناهمراهی در سوگ شان نیست؟ آیا حضور در مراسمی به یاد چنین بزرگ از دست رفته ای، بر نگارش چیزی در باب آن چه او را مهم و ماندگار و منحصر به فرد کرده، ترجیح ندارد؟

به قصد جستجو برای پاسخ این پرسش، از واقعه ای یاد می کنم که در این گونه سوگواری ها و طبق عادت ایرانی کهنی که پس از مرگ، تنها خصائل نیکو و خاطرات خوش متوفی را به یاد می آورند، رایج نیست: سال گذشته درست در همین اواخر مرداد، بعد از برگزاری جشن منتقدان و نویسندگان سینمایی، مناقشه ای دورادور میان آقای جمشید مشایخی و آقای انتظامی درگرفت که البته نفر دوم عملاً هرگز وارد آن نشد و طرف اول نیز شیطنت های ژورنالیستی و سطحی را پس زد و آن چه روی سین مراسم جشن گفته بود را به همکاری و هم نسلی و رفاقت خودشان مربوط دانست و دیگران را از ماهی گرفتن از آب گل آلود، منع کرد. در یادداشتی در روزنامه اعتماد با عنوان «وارد بحث میان آقایان مشایخی و انتظامی نشویم»، به اهمیت این همه سال کار و تداوم شان اشاره کردم و این جدل دورادور را حق انحصاری خود این بزرگان دانستم. اما ریشه اصلی ماجرا، چه در مورد آن چه آقای مشایخی در آن جشن به زبان آورد و چه «مصادره به مطلوب» نه چندان جوانمردانه غلامعباس فاضلی که بعدتر حرف زد، اینجا و در این نوشته به کار می آید تا دو ویژگی استثنایی عمده آقای انتظامی و سابقه او را تشریح کنم:

آقای مشایخی در آن مراسم، از تعدد تصویرهای آقای انتظامی در یکی از کلیپ هایی که پخش شد، گله کرد و از چیزی تحت این عنوان حرف زد که انگار برای منتقدان، تعبیر «بازیگر بزرگ» به ایشان محدود می شود. عبارت «آقای بازیگر» که نام کتاب هوشنگ گلمکانی درباره آقای انتظامی بود و به شدت تثبیت شد، در این حس آقای مشایخی و شاید همسنان دیگری که آن را بر زبان نیاوردند، اثر داشت. عبارتی که آن قدر در جایگاه لقب آقای

انتظامی به کار رفت تا کم کم حتی اهالی سینما و فرهنگ و رسانه هم سرچشمه آن را فراموش کردند. بدین اعتبار، آقای انتظامی در ابعاد تاریخی، ستایش شده ترین بازیگر این سینما به حساب می آید. در وصف اعتبار کار او کمتر منتقدی است که ننوشته باشد، نظرسنجی مشخصی وجود ندارد که او را از بهترین بازیگران تاریخ این سینما انتخاب نکرده باشد و برای کسی همپای او بزرگداشت و مراسم تقدیر و اهدای جوایز یک عمر فعالیت هنری، به دفعات برگزار نشده است. نقد و از جمله همین ترجیح شخصی برای آماده سازی این نوشته در تنها فرصت باقی مانده به جای شرکت در مراسم بدرقه او، همواره «ثبت کننده» کارش بوده و میان کوشش ها، نظم، درک نقش، وسواس در انتخاب فیلمنامه، در هر فیلم و درامی بازی نکردن و به هر نقشی تن ندادن، هر کاری از او سر زده، بسیار مطرح شده و مهجور و نادیده نمانده است.

آیا این خصوصیت را باید از اقبال بلند آقای انتظامی دانست؟ می شود این میزان دیده شدن و درست دیده شدن، دخلی به خود بازیگر و کار و نوع کارش نداشته باشد؟ برخلاف بخشی از تصورات تکرار شده در زمینه بازیگری که تنوع نقش ها را لازمه اثبات توانایی بازیگر می داند، او شکل دهنده هویت شمایل وار نقش هایش بود. چه با لهجه آذری در نقش یک مدیر سینمای اوایل ورود سینماتوگراف به ایران و چه با لهجه فارسی مردان تهران قدیم در نقش پدر اصفهانی راوی که به عمد از ویژگی بومی جدا شده بود، او همیشه کاریزما و سطله خاص خودش را داشت. صدای بم و طرز پُر حرف زدن اش با این تحکم، با نفوذ نگاه و با اخم پرجذبه اش می خواند. اقتدار و نخوت نقش هایش را از جایی که به طرف مقابل لبخند می زد تا جایی که تهدیدش می کرد، برقرار می داشت. در حقیقت آقای انتظامی نمونه شمایل وار بازیگرانی بود که در سینمای ایران معدودند و نقشمایه مشترک و کم و بیش مشابهی از خویش را در نقش های مختلف به ودیعه می گذارند. در پس هر نقش، آن «انتظامی» وجود شخصیت را به جا می آوری و این، البته به آن که بسیاری نقش ها را برای او می نوشتند، ربط مستقیم داشت. همان طور که این نوشتن نقش ها برای او، به همان تصویر کاریزماتیکی که خودش در نقش های نمونه ای انتظامی وارش خلق کرده بود، برمی گشت. یعنی این امتداد نقش ها توسط او توسط فیلمنامه نویسان و فیلمسازان، هر کدام به نوبه خود عامل پیش برنده آن یکی بود. این ویژگی های هویت بخش، همه از نوعی است که به

شدت دیده می شود. در کنار گزیده کاری او که هرگز به آن چه حتی احتمال سخافت اش را می داد، نزدیک نشد، این تبار نقش هایش نیز در این همیشه به چشم آمدن کارش تأثیر فراوان داشت.

در آن چه همکار ما فاضلی روی سین آن مراسم گفت، بی توجهی به همین امر، مشهود است. اشاره به این که بازی او «تکراری» بوده و اغلب همان «پیرمرد بداخلاق غرغرو» را ترسیم می کرده، از شناخت یکی از گرایش های بازیگری، دور مانده بود. شاید در بحثی مفصل تر، بتوان تحلیل کرد که کسانی همچون آقای انتظامی چگونه نوعی شخصیت را به هنرهای نمایشی ما افزودند و خود بهترین جلوه گر آن بودند و ماندند. گرایش دیگری که به تفاوت مداوم میان نقش ها قائل است، این را از یاد می برد که ویژگی های فیزیکی و فردی بازیگران گوناگون، آنها را در یکی از دوگانه های تقسیم بندی، ذیل یکی از این دو عنوان قرار می دهد. کسی و کسانی با قابلیت های صورت و بیان و حالات و حرکات شان به نقش هایی از طبقات و اقوام و ضریب هوشی گوناگون می خورند و کسانی، از براندو تا آقای انتظامی، حتی اگر مثل **تعقیب** (آرتور پن، 1966) یا **بانو** (داریوش مهرجویی، 1369) صورت شان به خون و زخم می نشیند، کاریزمایشان از دست نمی رود. یا اگر مثل **مردان** (فرد زینه مان، 1950) یا **ستاره می شود** (فریدون جیرانی، 1384) روی صندلی چرخدار نشسته اند، انگار قدرتمندتر از تمام اطرافیان سالم خود و چیره بر آنها به نظر می رسند. این، خصلت خلقت صورت ها و حضورشان است و البته مهارت ارائه این خصلت خدادادی را دارند. نمی توان این مغناطیس را از حضورشان منها کرد. بدین معنا، ریشه نقش هاشان همواره یکی است و تفاوت ها تنها به جلوه های بیرونی منحصر می شود.

در روز درگذشت آقای انتظامی، ضیاء الدین ڈری کارگردان سینما و تلویزیون که بیشتر با دو سریال تاریخی در یادها ماند نیز از دنیا رفت. به طور تصادفی، نخستین نوبتی که آقای دری را دیده بودم، در دفتر آقای انتظامی در زمان مدیریت موزه سینما در اوایل دهه 1380 بود. آقای دری با چند مجلد فیلمنامه که به گمانم مربوط به سریال «کلاه پهلوی» بود، نزد آقای انتظامی آمده بود و از او می خواست اگر فرصت مطالعه تمام متن را ندارد، بخش های مربوط به شخصیت یک خان مقتدر را بخواند و برای بازی در آن نقش، نظر بدهد. آقای انتظامی می گفت این نقش را پیشتر بازی کرده و الان برایش ویژگی و تازگی ندارد و آقای دری تأکید می کرد که نقش را با تجسم

چهره و صدای او نوشته. آقای انتظامی در نهایت از چند بازیگر هم‌نسل خود نام برد که معتقد بود می‌توانند آن نقش را خوب و موثر از کار دریاورند و آقای دری با سعه صدر توضیح می‌داد که اگر بنا باشد آقای انتظامی نقشی را که به قصد بازی او نوشته شده، نپذیرد، اصلاً نقش را حذف و کنش‌های آن را میان چند شخصیت دیگر داستان، تقسیم و توزیع می‌کند.

تا آن جا که به خاطر می‌آورم، آن نقش با آن ابعادی که داشت، در سریال نهایی نیامد و بابت نپذیرفتن آقای انتظامی، تغییر اساسی کرد. اما آن وسواس او که به قبول نکردن سومین مجموعه تلویزیونی اش (بعد از هزارستان و محاکمه) انجامید، نشان می‌دهد که مفهوم «تفاوت» بین نقش‌ها در امتداد آن ویژگی‌های ظاهراً مشابه که در شمایل کم و بیش ثابت او برشمردیم، با تفاوت به معنای معمول اش، فرق‌ها دارد. از منظر همین تفاوت‌ها و همین وجوه منحصر به فرد است که حضور در این مجموعه مطالب پس از فقدان او را به بدرقه جسم بی‌جان اش ترجیح دادم. از درستی کارم مطمئن نیستم؛ اما به این که واریسی تمایز کار و میراث او همچنان ادامه خواهد یافت، اطمینان کامل دارم.